

روند چند جانبه‌گرایی بین‌المللی و راهبرد شرقی ایران

دکتر مهدی سنایی^۱

دکتر جهانگیر کرمی^۲

^۱. دانشیار دانشکده مطالعات جهان دانشگاه تهران
^۲. دانشیار دانشکده مطالعات جهان دانشگاه تهران

چکیده

در این مقاله تلاش شده تا با در نظر گرفتن روند چند جانبه‌گرایی نظام بین‌المللی، اهمیت راهبرد شرقی و جایگاه و نقش ایران را مورد بحث قرار داده و فرصتها، امکانها و محدودیتهای نظام بین‌المللی برای سیاست شرقی بیان شود. نکته محوری در این مقاله آنست که نظام بین‌المللی در هر عصری تأثیری اساسی بر رفتار دولتها و تعیین هنجارها دارد و از این رو، ارائه درکی روشن از آن می‌تواند، در تبیین و تحلیل سیاست بین‌المللی آن دوره و سیاست خارجی قدرتهای جهانی و منطقه‌ای به ما کمک کند. پرسش اصلی مقاله آنست که دولتهای اوراسیایی و نیز ایران چه نقشی در شکل دهی به نظام بین‌المللی آینده خواهند داشت و جایگاه ایران در این روند چگونه قابل توضیح است؟ ایده‌ای که در اینجا ارائه می‌شود آنست که روند جایگزین برای شکل دهی به نظام بین‌المللی آینده به همکاری گسترده‌تر قدرتهای بزرگ و منطقه‌ای اوراسیایی دارد و بدون چنین تعاملاتی، امکان مشارکت در شکل دهی به این ساختار به شدت محدود خواهد ماند و راهبرد شرقی ایران نیز با چنین هدفی اتخاذ شده است. برای بررسی این ایده، نخست به بحث در باره نظام بین‌المللی در سه دهه اخیر می‌پردازیم. سپس، روندهای موجود برای شکل دهی به نظام آینده را بررسی می‌کنیم و در پایان با بحث در مورد سیاست شرقی و همکاری‌های ایران و روسیه به نتیجه‌گیری می‌پردازیم.

• واژگان کلیدی

نظام بین‌المللی، چند جانبه‌گرایی، راهبرد شرقی، ایران، روسیه، چین، روابط ایران و روسیه.

مقدمه

از سده هفدهم تا کنون در پرتو شکل‌گیری دولت - ملت‌ها و گسترش تجارت و روابط بین‌المللی، مقدمات شکل‌گیری نظام بین‌المللی فراهم آمد و این موضوع از سده بیستم به یک امر جهانی تبدیل شد. امر بین‌المللی و نظام بین‌المللی به عنوان بستر و چارچوب موثر بر روابط بین‌المللی، به گونه‌ای اثر گذار است که رفتارهای دولت‌ها را محدود ساخته و یا برای آنها فرصت‌هایی ایجاد می‌کند. اگرچه، همه دولت‌ها کمابیش در شکل دهی و تداوم نظام بین‌المللی موثر هستند، اما نقش قدرتهای بزرگ بسیار اساسی بوده و آنها در تعیین ساختار، قواعد و رفتارها در نظام بین‌المللی بازگرانی کلیدی می‌باشند.

نظام بین‌المللی در هر دوره‌ای از ساختار، قواعد، هنجارها، محیط و تعاملات خاصی برخوردار است و قدرتهای بزرگ جهانی و منطقه‌ای نقش مهمی در شکل دهی به این قواعد و هنجارها دارند. نظام بین‌المللی نیمه دوم قرن بیستم برآمده از پیروزی در جنگ جهانی دوم بود و شوروی و امریکا در شکل‌گیری آن نقش اساسی داشته و برخی از ابعاد ساختاری و هنجاری ناشی از آن حتی با وجود تحولات سالهای ۱۹۸۹ تا ۱۹۹۱، همچنان کمابیش تداوم یافته است. اگرچه امریکا و دولت‌های غربی تلاش می‌کنند تا از طریق ادعای برتری نظامی و اقتصادی و هژمونی فرهنگی و هنجاری، پایان دادن به دوره همپایگی راهبردی و حتی معرفی شوروی برنده جنگ به عنوان شریک جنایتهای جنگی، ساختار و هنجارهای متفاوتی را جایگزین آن نمایند.

از دهه گذشته تا کنون می‌توان دو روند اساسی را برای شکل دهی به نظام بین‌المللی مشاهده نمود. نخست، روندی که با تلاش برای خاتمه بخشیدن به نظم وستفالیایی مبتنی بر دولت‌های دارای حاکمیت، مرزهای رسمی بین‌المللی، اصول عدم مداخله و عدم توسل به زور، و ورود به نظام پسا وستفالیایی و جهان مبتنی بر جهانی سازی ایده‌های غربی، اصل مسئولیت حمایت و مداخلات بشر دوستانه و قواعد حقوق بشری تلاش می‌کند و غرب محوری شاخصه اصلی آنست. و دوم، روند چند جانبه گرایی، چند قطبی شدن و مشارکت همه قدرتهای جهانی و منطقه‌ای و تداوم اصول نظام وستفالیایی و احترام به حاکمیت ملی و ثبات مرزها و امنیت ملی و منطقه‌ای است.

با در نظر گرفتن این دو روند، می‌توان نتایج تداخل دو روند مذکور را در محیط منطقه‌ای و بین‌المللی از سال ۲۰۱۰ در منطقه خاورمیانه مشاهده نمود. روند غرب محور در نظام بین‌المللی به شکستن ساختار دولت‌های لیبی، یمن و سوریه منجر شده و نتیجه حاصله از آن باز شدن دست نیروهای غیر دولتی رادیکال و گروه‌های تروریستی بوده است. اما روند دوم با

مشارکت کشورهای روسیه، ایران و ترکیه شکل گرفته و به یاری آن، امکان ثبات در سوریه و شکست گروه‌های تروریستی فراهم آمده و این نشان می‌دهد که این روند می‌تواند به طور جدی‌تری دنبال شود.

با عنایت به مشکلات و بحران‌هایی که در نظام بین‌المللی موجود در ده سال اخیر ایجاد شده، مساله اصلی آنست که روند چند جانبه‌گرایی نظام بین‌المللی چگونه شکل گرفته و چه ویژگی‌هایی دارد؟ پرسش اصلی مقاله آنست که دولت‌های اوراسیایی و نیز ایران چه نقشی در شکل دهی به نظام بین‌المللی آینده خواهند داشت و راهبرد شرقی ایران چگونه می‌تواند در این روند تعریف شود؟

ایده‌ای که در اینجا ارائه می‌شود آنست که روند جایگزین برای شکل دهی به نظام بین‌المللی آینده به همکاری گسترده‌تر قدرتهای بزرگ و منطقه‌ای اوراسیایی بستگی دارد و بدون چنین تعاملاتی، امکان مشارکت در شکل دهی به نظام بین‌المللی آینده محدود خواهد ماند و راهبرد شرقی ایران نیز با چنین هدفی اتخاذ شده است. برای بررسی این ایده، نخست به بحث در باره نظام بین‌المللی در سه دهه اخیر می‌پردازیم. سپس، روندهای موجود برای شکل دهی به نظام آینده را بررسی می‌کنیم و در پایان با بحث در مورد سیاست شرقی و همکاری‌های ایران و روسیه به نتیجه گیری می‌پردازیم.

یک. نظام بین‌المللی در سه دهه اخیر

از سده هفدهم تا نیمه سده بیستم را می‌توان عصر نظام بین‌المللی چند قطبی با هژمونی نسبی بریتانیا از طریق ساز و کارهایی چون موازنه بخشی و مهار قدرتهای اروپایی دانست که با ظهور امریکا و روسیه به عنوان قدرتهای پیروز جنگ جهانی دوم به یک نظام دوقطبی تبدیل و با فروپاشی شوروی، بحران کویت در سال ۱۹۹۰ و سپس بحران در بالکان و جنگ امریکا در افغانستان و عراق، به نوعی نظام تک قطبی منجر شد.

البته، در مورد نظام بین‌المللی از سال ۱۹۹۱ به طور معمول از سه وضعیت در حال گذار، تک قطبی یا هژمونی، و یک-چند قطبی نام برده شده که امریکا در ابعاد نظامی و سیاسی و اقتصادی بازیگر برتر است، اما روسیه و امریکا در بعد نظامی، پنج عضو دائم شورای امنیت در بعد سیاسی و امریکا و چین و اتحادیه اروپا در بعد اقتصادی بازیگران اصلی محسوب می‌شوند. از این‌رو، حتی اگر قائل به تک‌قطبی بودن هم باشیم فقط برای سال‌های ۱۹۹۱ تا ۲۰۰۳ و

حداکثر تا ۲۰۰۸ یعنی زمان بحران گرجستان صدق می‌نماید و از آن پس بهتر است از یک_چند قطبی یاد شود. برخی تحلیل‌گران نیز از نظام سه قطبی با حضور امریکا و روسیه و چین یاد می‌نمایند که اگر چه ریشه‌های این ساختار حتی به اواخر دهه ۱۹۶۰ برمی‌گردد، اما استدلال آنها به سال‌های اخیر و رشد اقتصادی چین و روی آوردن آن به اقدامات نظامی و مخالفت با اقدامات امریکا مربوط می‌شود (هال، ۱۳۹۴: ۹).

مجموعه این دیدگاه‌ها نشان می‌دهد که وضعیت نظام بین‌الملل سال‌های اخیر را به سادگی نمی‌توان تعیین نمود و برخی باور دارند که همچنان در حال گذار و تحول است و تحول در ماهیت قدرت و از آن مهم‌تر، نوع و تعداد بازیگران به‌گونه‌ای است که علاوه بر قدرت‌های بزرگ بین‌المللی، بازیگران منطقه‌ای نیز به ایفای نقش می‌پردازند و همچنین در کنار دولت‌ها، نهادهای مدنی بین‌المللی، سازمان‌های مردم‌نهاد بین‌المللی، سازمان‌های بین‌الدول بین‌المللی، نهادهای چند جانبه غیررسمی، احزاب، رسانه‌ها، قومیت‌ها، سندیکاها، شرکت‌های چند ملیتی، افراد و افکار عمومی بین‌المللی نیز، نقش‌آفرین شده‌اند و این موجب چند ضلعی شدن نظام بین‌الملل شده است (Buzan and Little, 2000: 43-50). از این رو، نظام بین‌المللی از سال‌های ۲۰۰۸ بتدریج از وضعیت تک قطبی نسبی و شکننده وارد روند چند قطبی شده است. البته ویژگی نظام بین‌المللی حتی در سال‌های پس از جنگ سرد نیز تک قطبی همه جانبه نبود، چون در ابعاد نظامی همچنان دو قطبی و در ابعاد اقتصادی چند قطبی بود. اما شرایط نا مشخص نظام بین‌المللی در دهه‌های اخیر موجبات ناامنی و بحران بیشتر را فراهم آورده است.

برخی بر این باور بودند که در سال‌های پس از جنگ سرد، جهان شرایط بهتری را تجربه خواهد کرد. مفاهیمی چون نظم نوین جهانی جورج بوش پدر و پایان تاریخ و هژمونی ابدی لیبرال دموکراسی فرانسیس فوکویاما به خوبی نشان از رویا پردازی در این رابطه داشتند. اما ساموئل هانتینگتون با طرح ایده برخورد تمدن‌ها، به جای رقابت و منازعه ایدئولوژیک در یک نظام دو قطبی، برخوردهای آینده را به منازعات و بحران‌های میان نقاط تماس تمدن‌ها، فرهنگ‌ها و مذاهب مرتبط دانست که از نخستین سال‌های پس از ۱۹۹۱ در بالکان، قفقاز، شبه قاره هند و خاورمیانه آغاز شده بود.

در عمل نیز بحران‌های منطقه‌ای گسترش یافتند و مداخلات امریکا نیز بر دامنه ناامنی‌ها افزود و بویژه در خاورمیانه، با حمله به عراق در سال ۲۰۰۳، شرایط روز به روز وخیم‌تر شد. این وضع تداوم یافت و مجموعه‌ای از شرایط موجبات ناامنی جهانی و آشفتگی بیشتر دنیا را فراهم

کرد؛ به طوری که دهسال اخیر از ۲۰۱۰ تا کنون را می‌توان بحرانی‌ترین دهه‌ها از ۱۹۴۵ تا کنون دانست. مقاومت امریکا در برابر چند قطبی شدن جهان و تحول در هنجارهای نظام بین‌المللی موجب تشدید شرایط بحرانی شده است. هنجارهای حقوقی و سیاسی از نظام وستفالیایی مبتنی بر قواعد حقوقی مبتنی بر حاکمیت ملی دولتها، اعتبار مرزهای ملی و اصل عدم مداخله به یک وضعیت پسوستفالیایی مبتنی بر بی‌قاعدگی در نقض حاکمیت ملی، بی‌اعتباری مرزهای بین‌المللی به بهانه‌های حقوق بشری، مسئولیت حمایت و مداخله بشر دوستانه در حال تغییر بوده و این موضوع سیاست بین‌المللی را از بازی بزرگ قدرتها به تعدد و تکثر بازیگران دولتی و غیر دولتی تبدیل کرده است. نتیجه چنین وضعیتی هرج و مرج بین‌المللی که بخشی از آن را در سالهای دهه اخیر در شمال افریقا و خاورمیانه به بهانه مردم سالاری و حمایت از جنبش‌های مردمی بویژه در مورد لیبی، یمن و سوریه دیده ایم می‌باشد.

در جهان آشفته تر، بخاطر نقش تعیین کننده قدرت نظامی و حیاتی بودن ابزارهای مالی، نقش قدرتهای بزرگ همچنان اهمیت دارد. ساختارهای موجود برای مذاکره و تصمیم مانند شورای امنیت سازمان ملل متحد هر چند با شکنندگی و تزلزل ادامه خواهند یافت و امکان‌های مهمی برای تعاملات منطقه‌ای میان سه قدرت محوری امریکا، روسیه و چین در موضوعات مختلف ایجاد خواهد شد، اما بخاطر اهمیت روز افزون قدرتهای منطقه‌ای، هیچ موضوعی بدون همکاری بازیگران سطح بین‌المللی با بازیگران سطح منطقه‌ای در هر منطقه خاص قابل حل و فصل نخواهد بود.

محور رقابت‌های کلان بین‌المللی در حال حاضر و تا چند سال آینده همچنان بر مبنای رقابت امریکا و روسیه و با مشارکت محدودتر چین خواهد بود، اما این رقابت از نظر امریکایی‌ها باید در محیط منطقه‌ای روسیه انجام شود. واقعیتها نشان می‌دهند که بتدریج رقابت امریکا و چین به کانون اصلی منازعه بین‌المللی تبدیل خواهد شد و ممکن است جنگ سرد میان آنها شکل بگیرد و تلاش برای محدود کردن رشد قدرت چین، به یک نظام بین‌المللی متفاوت شکل دهد. این رقابت با همراهی متحدان منطقه‌ای امریکا از ژاپن تا کشورهای سازمان آسه آن، استرالیا و هند به موضوع اصلی سیاست بین‌الملل آینده تبدیل می‌شود. در این میان، نقش اروپای مردد بسیار شکننده خواهد بود. امکان کمی برای شکل دهی دوباره به یک سیاست امنیتی و خارجی مشترک که بتواند نقش بین‌المللی موثری بازی کند وجود دارد. در غیاب چنین وضعیتی، بازیگران منفرد اروپایی نیز با مشکلات زیادی برای ایفای نقش مستقل مواجه هستند.

اما یکی دیگر از هنجارهای بین‌المللی که از دوره جنگ سرد به جا مانده، « ثبات راهبردی بین‌المللی» بر مبنای " همپایگی راهبردی " امریکا و روسیه است. در دوره جنگ سرد دو ابرقدرت به یک برابری نسبی در حوزه نظامی و فنی و راهبردی رسیدند و مجموعه‌ای از توافقات به همراه همپایگی راهبردی و ثبات جهانی از نظر جنگ افزارهای نظامی شکل گرفت. توافقات بر سر کنترل تسلیحات مانند سانت یک، سانت دو و ای. بی. ام با معاهده استارت یک تا سالهای ۱۹۹۱ ادامه یافت و سپس در سال ۲۰۱۱ با استارت دو تکمیل شد. اگر چه در دهه هشتاد میلادی نیز وضعیت همپایگی راهبردی دو ابرقدرت از طریق طرح ابتکار دفاع راهبردی و جنگ ستارگان ریگان به مبارزه طلبیده و با اصلاحات دوره گورباچف رها شد اما از ۱۹۹۱ به بعد بتدریج روند فرسایش آن از سوی امریکا آغاز شد. از نگاه امریکا، پایان همپایگی راهبردی و آغاز دوره برتری راهبردی با خروج از ای. بی. ام در سال ۲۰۰۲ رقم زده شد و نخستین اقدام عملی نیز با استقرار سپر در اروپای شرقی از لهستان تا چک، رومانی و ترکیه در پیش گرفته شد. اما در روسیه، همچنان بر تداوم همپایگی و اقدامات متقابل برای حفظ ثبات جهانی بر مبنای آن تاکید می‌شود.

موضوع خروج امریکا از پیمانهای گذشته تنها محدود به توافق موشک‌های میان برد نیست و بلکه در دو دهه اخیر چنین موضوعی تکرار شده است. در سال ۲۰۰۱ بوش پسر از پیمان موشک‌های ضد بالستیک یا ای. بی. ام خارج شد و بدنبال آن طرح سپر موشکی آغاز گردید که با وجود توافق اوباما و مدویدف در سالهای ۲۰۰۹ تا ۲۰۱۱ و طرح « ری ست » خانم کلینتون و آقای لاوروف و سپس تعلیق طرح سپر موشکی و درخواست مشارکت روسیه در آن، اما سرانجام این توافقات به جایی نرسید و در سال ۲۰۱۲ با دوره جدید ریاست جمهوری پوتین روابط دو طرف تیره‌تر شده و طرح سپر موشکی این بار به عنوان طرح گسترده‌تری با مشارکت کشورهای عضو ناتو دنبال گردید.

خروج امریکا از پیمان منع موشک‌های بالستیک در سال ۲۰۰۱ و آغاز طرح سپر موشکی برای موقعیت نظامی روسیه مخاطرات مهمی داشت. از سال ۲۰۰۸ تا کنون امریکا مرتب دولت روسیه را متهم به نقض پیمان منع موشک‌های میان برد کرده و این موضوع بویژه بعد از بحران اوکراین در سال ۲۰۱۴ شدت بیشتری گرفته است. ترامپ در ۲۱ اکتبر ۲۰۱۸ نیز وعده داد که به دلیل نقض پیمان محدودسازی موشک‌های کوتاه برد و میان برد توسط روسیه، امریکا از آن خارج خواهد شد و این موضوع در دوم فوریه ۲۰۱۹ به طور رسمی به روس‌ها اطلاع داده شد و

روسیه نیز بلافاصله از پیمان خارج شد. در واقع، پس از خروج امریکا از پیمان ای. بی. ام و آغاز طرح سپر موشکی ناتو و تلاش محافل فکری غربی برای ترویج اندیشه « پایان برابری راهبردی و آغاز برتری راهبردی غرب» (Lieber and Press, 2006: 7-8)، مسکو خود را در وضعیت دشواری یافته و هر بار در واکنش به غرب کوشیده است تا از برگ برنده خود در حوزه موشک‌های میان برد و کوتاه برد، که امکان گسترده و فوری برای حملات هسته‌ای به کشورهای اروپایی و اعضای ناتو را در اختیار این کشور قرار می‌دهد، و استفاده تبلیغاتی و روانی از این موقعیت، بهره‌گیر و همین موضوع نیز بهانه لازم را به امریکا داده است.

از این رو، روابط بین‌الملل مبتنی بر پویایی‌های جدیدی خواهد بود که از چند گانگی و تنوع زیاد حاصل شده و مراکز قدرت جدید (به ویژه چین، بلکه هندوستان، حتی برزیل و آفریقای جنوبی) نیز خواهند خواست جهان ژئوپلتیک را با امریکا، روسیه و اتحادیه اروپا تغییر دهند. ظهور این چند قطبی منجر به افزایش تعادل جغرافیایی در تجارت جهانی خواهد شد. حوزه‌های اقیانوس آرام، اقیانوس هند و جنوب اقیانوس اطلس به عنوان مسیرهای اصلی تجارت نقش مهمی بازی می‌کنند. نفوذ "غربی" به احتمال زیاد در همه زمینه‌ها (فرهنگی، اقتصادی، رسانه‌ای و غیره) کمتر خواهد شد. در واقع، یک نظام بین‌المللی عمل‌گرایانه مبتنی بر تنوع بیشتر بازیگران، روابط و مفاهیم خواهد بود. همچنین، با همزیستی چندین مرکز قدرت (نهادهای بین‌المللی، منطقه‌ای یا موضوعی)، بازیگران غیر دولتی، شبکه‌ها و واحدهای مختلف فراملی، با بلوک بندی‌های اولیه‌ای از روابط بین‌الملل روبرو خواهیم بود که در مرحله بعد، به ویژه در مواجهه با چالش‌های اساسی (محیط زیست، منابع طبیعی)، مبتنی بر مجموعه گسترده‌ای از مقررات خواهد بود. از این رو، حقوق بین‌المللی مبتنی بر زمینه‌های جهانی به طرز عملگرایانه، با توافق‌های دو جانبه یا چند جانبه، اما بدون به چالش کشیدن مشروعیت سازمان ملل تکمیل خواهد شد (<http://www.defense.gouv.fr/16564/145042>).

در مجموع، می‌توان سال‌های اخیر را دوران مهمی از یک گذار جدی و نسبتاً طولانی در نظام بین‌المللی دانست که با آغاز به کار ترامپ، افزایش یکجانبه‌گرایی در سیاست خارجی امریکا، خروج از موافقتنامه‌ها و رژیم‌های چند جانبه، تلاش برای فشار بر دولتهای دوست و یا رقیب، تضعیف سازمان ملل متحد و دیگر نهادهای بین‌المللی آشفتگی در نظام بین‌المللی افزایش یافته است. این وضع در کنار دیگر نموده‌های بی‌نظمی، تهدیدهای جهانی ناشی از تغییرات زیست محیطی، قاچاق مواد مخدر، گسترش منازعات منطقه‌ای و بین‌المللی، امواج

روزافزون آوارگی و مهاجرت، و ناکارآمدی دولتها در مسائل داخلی موجبات ناامنی و بحران بیشتر را در عرصه بین‌المللی فراهم آورده است.

از این بررسی کوتاه می‌توان نظام بین‌المللی موجود را از نظر ساختاری، هنجاری و رفتاری با چالش‌هایی اساسی روبرو دید که دیر یا زود منجر به تحولاتی اساسی در آن خواهد شد. مجموعه این شرایط موجب ترسیم یک آینده متفاوت برای نظام بین‌المللی شده است که در بخش بعدی به بررسی برخی از روندهای اساسی آن می‌پردازیم.

دو. روندهای بین‌المللی

در آستانه پایان دهه دوم سده بیست و یکم شرایط نسبت به سه دهه گذشته بتدریج تغییر کرده و به تعبیر بسیاری از تحلیلگران نظام‌های بین‌المللی، روند کلی تحولات و رویدادهای کلان جهانی به سمت چند قطبی بودن و چند جانبه‌گرایی قرار دارد و چنانچه این روند به درستی مدیریت شود و قدرتهای بزرگ جهانی و منطقه‌ای با مسئولیت‌پذیری بیشتری در آن مشارکت نمایند، امکان کاهش ناامنی و هرج و مرج وجود دارد. این تحولات را می‌توان در ابعاد زیر مورد توجه قرار داد. در این بخش به مهمترین نشانه‌های روند چند جانبه‌گرایی بین‌المللی در ابعاد بازیگران، قدرت و هنجارها می‌پردازیم.

از گذشته‌ای نسبتاً دورتر و از سده‌های هفدهم و هیجدهم، عموماً نظام بین‌المللی با حضور قدرتهای غربی شکل گرفته و قواعد و هنجارهای آن تعریف شده و این نظام در سطح قدرتها و تعاملات آنها معنا می‌یافته است. اما در آستانه سده بیست و یکم شاهد شکل‌گیری تدریجی یک نظام متفاوت با حضور تعداد بیشتری از بازیگران که برخی از آنها غیر غربی و از آن مهم‌تر نقش موثر قدرتهای منطقه‌ای در تعاملات منطقه‌ای و جهانی و نیز نقش آفرینی قدرتهای منطقه‌ای و شبکه‌ای شدن سیستم بین‌المللی هستیم. بطوری که هیچ موضوعی همانند گذشته صرفاً در چارچوب بازی بزرگ بین‌المللی قدرتهای غربی قابل حل و فصل نبوده و این شرایط جدید بر نقش آفرینی و اهمیت دولتهای دیگر افزوده است.

افزایش نقش قدرتهای منطقه‌ای به افزایش استقلال عمل آنها در موضوعات و مسائل مختلف منطقه‌ای و بین‌المللی بوده است. این تحول به قدری اهمیت داشته که از آن با عنوان چند سطحی شدن نظام بین‌المللی یاد شده است که بر خلاف سالهای سده بیستم و پیش از آن که صرفاً اراده قدرتهای جهانی برای آغاز و ادامه و پایان هر بحرانی کافی بود، اینک

نمی‌توان بدون نقش آفرینی و اراده قدرتهای منطقه‌ای چنان روندهایی را تغییر داد و بازیگران منطقه‌ای از استقلال و آزادی عمل بیشتری برخوردار هستند و گاه قدرتهای جهانی را نیز به مبارزه می‌طلبند.

الف. تحول در قدرت و نقش دولت‌ها

در دهه‌های اخیر بتدریج شاهد تحول قدرت دولتها بوده ایم و این تحول نسبت به قدرت امریکا صورت گرفته است. نه تنها قدرت و نقش دولتهای چین و روسیه افزایش یافته بلکه در سطح مناطق نیز شاهد افزایش قدرت و نقش هند، ایران، ترکیه، افریقای جنوبی و برزیل هستیم. برخی از اندیشمندان امریکایی چون جوزف نای در کتاب آینده قدرت و فرید زکریا در کتاب جهان پسا امریکایی به خیزش چین چه مسالمت‌آمیز و چه چالش‌زا و افول امریکا اشاره می‌نمایند. منطق فراز و فرود را بسیاری از اندیشمندان روابط بین‌الملل باور دارند. آنها که ظهور چین را مسلم می‌دانند به آمار و ارقام رشد اشاره می‌نمایند و آنها که مخالف هستند بر شرایط داخلی این کشور در آینده تاکید دارند (نای، ۱۳۹۲: ۲۰۶). چه چین قدرت اصلی آینده بشود یا نشود، امریکا روند افول را می‌پیماید و امکان احیای گذشته برای آن بسیار دشوار است (زکریا، ۱۳۸۸: ۹۱-۹۲). این امر جهان آینده را با چالش‌ها و مسائل خاصی مواجه می‌سازد که فرصت‌ها و دشواری‌های خاص خود را برای سایر بازیگران خواهد داشت.

روندهای موجود در مطالعه و تحلیل روابط بین‌الملل در دهه اخیر از پیدایش یک قدرت جهانی جدید حکایت دارند که تا سال ۱۹۴۹ یک کشور متأثر از قراردادهای استعماری و به شدت گسیخته بود و برای بیش از دو سده مورد تحقیر قدرتهای استعماری غرب و تجاوز همسایگان شمالی و شرقی قرار داشت. با وجود آن شرایط گذشته اما در سالهای پس از انقلاب ۱۹۴۹ و بویژه در پرتو تحول در نگرش‌های بین‌المللی و اصلاحات اقتصادی از دهه‌های ۱۹۷۰ تا کنون چین توانسته است با اولویت دهی به توسعه اقتصادی گام‌های مهمی در جهت دستیابی به موقعیت بین‌المللی برجسته‌تر برداشته و موضوع قدرتمندی و هژمونی آینده آن به یک مسأله مهم در تحلیل و آینده پژوهی سیاست بین‌الملل تبدیل شده و شواهد گوناگونی به ویژه در حوزه اقتصاد، حکایت از تحقق این وضعیت در دهه‌های آتی دارد و حتی برخی از تحلیل‌گران و صاحب نظران از تعیین زمان برای تحقق این وضعیت سخن گفته‌اند. در این رابطه، از ظهور مسالمت‌آمیز و یا خصمانه آن سخن گفته می‌شود و از سوی دیگر، برخی نیز بنا

به دلایل مختلف، اساساً با این موضوع مخالفند و به عناصر و عواملی اشاره می‌کنند که امکان قدرتمندی چین را به چالش می‌کشد. اما جدا از این که چین بتواند چنین روند رشدی را ادامه بدهد یا خیر، سیاست آمریکا به ویژه از سال ۲۰۱۲ بر محاصره منطقه‌ای چین قرار داشته و این روند در آینده نیز تداوم خواهد داشت و این امر نشان دهنده احساس خطر جدی از سوی آمریکا به عنوان بزرگترین دولت نگران از قدرتمندی چین در آینده است.

از آغاز قرن بیست و یکم، روند توجه چین به نهادهای منطقه‌ای آغاز شد و این کشور از طریق کمک به کشورهای آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین، روند همگرایی و مشارکت را با این مناطق در پیش گرفت. مجمع همکاری‌های چین و آفریقا، مجمع چین و سیلاک، مجمع چین و آسه در خصوص توسعه اجتماعی و کاهش فقر، از اقدامات نهادی چین در آن زمان بود. از سال ۲۰۱۳، کمک‌های خارجی چین وارد مرحله چهارم شده که طی آن چین بتدریج به یک کشور اصلی اعطا کننده کمک‌های خارجی تبدیل شده است. ترویج ابتکار کمربند - راه و تأسیس بانک توسعه زیرساخت‌های آسیا و بانک توسعه جدید اقداماتی هستند که به موجب آن کمک‌های توسعه خارجی چین شکل یک حمایت نهادی به خود گرفته است (Haibing, 2014: 173).

چین در میان کشورهای آفریقایی ضمن شناسایی نقاط ضعف آنها در عرصه عمل تجارب توسعه خود را به آنها منتقل می‌کند. این رویه در تباین با روش‌های توسعه از طریق نهادسازی که خط مشی اصلی کشورهای غربی است، موفق‌تر ارزیابی شده است. دلیل اصلی آنست که روش توسعه چین یک روش تدریجی است و در هر مرحله، کشور نیازمند توسعه، مطابقت هرچند کوچکی با شرایط مطلوب خواهد داشت (Haibing, 2014: 173). بر اساس این وضعیت است که چین با برخورداری از تولید ناخالص داخلی ۱۴ تریلیون دلاری و رشد اقتصادی ۷ درصدی در سال ۲۰۱۷ توانسته است در جایگاه دوم جهانی قرار گیرد.

در نوامبر سال ۲۰۱۲، سازمان همکاری و توسعه اقتصادی، پژوهشی در مورد چشم‌انداز رشد بلندمدت اقتصاد جهانی شامل اقتصاد آمریکا و چین منتشر نمود که بر اساس نرخ برابری قدرت خرید در سال ۲۰۰۵، تولید ناخالص داخلی چین در عرض یک‌سال از تولید ناخالص داخلی منطقه اروپا بیشتر خواهد شد و سال‌های زیادی باقی نمانده است تا این کشور تبدیل به بزرگ‌ترین اقتصاد جهان شود. تولید ناخالص داخلی چین توسط سازمان همکاری و توسعه اقتصادی، ۱۵۰۲۶ تریلیون برای سال ۲۰۱۶ بوده است. این رقم برای نخستین بار پس از سال‌ها از میزان تخمینی در مورد آمریکا، یعنی رقم ۱۵۰۲۴ تریلیون، بیشتر بود. انتظار می‌رود که در

سال‌های آینده، چین نسبت به آمریکا پیشتازی داشته باشد. پیش‌بینی می‌گردد که اقتصاد چین در سال ۲۰۳۰، ۱۰۵ برابر بزرگ‌تر از اقتصاد آمریکا و در سال ۲۰۶۰، ۱۰۷ برابر اقتصاد آمریکا باشد. هند نیز به نوبه خود در سال ۲۰۵۱، زمانی که تولید ناخالص ملی آن به ۳۳۰۱ تریلیون دلار رسید، از آمریکا پیشی می‌گیرد، چرا که تولید ناخالص ملی آمریکا برای سال ۲۰۵۱ برابر با ۳۳ تریلیون دلار تخمین زده شده است (www.investopedia.com).

از آن جا که سه کشور همسایه چین مجهز به تسلیحات هسته‌ای هستند، موضوع قدرت هسته‌ای این کشور در بدو امر به عنوان یک عامل بازدارنده قابل تحلیل بود. اما اکنون راهبرد چین در خصوص پیشبرد هرچه بیشتر توانمندی‌های هسته‌ای این کشور، گویای امر دیگری است «(Cordesman, 2016: 6). یکی از اهداف چین، تبدیل شدن به یک قدرت فضایی همسطح با آمریکا و توسعه صنایع فضایی برابر با آمریکا، اتحادیه اروپا و روسیه است. در حالی که چین اظهار کرده در یک رقابت فضایی وارد نشده، اما رویکرد این کشور در توسعه صنایع فضایی، دارای وجوه نظامی، دیپلماتیک، تجاری و اقتصادی است و در تمام این وجوه در حال رقابت با آمریکا است» (Pollpeter, 2017: 44).

طی سال‌های ۲۰۱۱ تا ۲۰۱۵ چین چهارمین صادرکننده بزرگ تجهیزات نظامی در جهان بوده است و در مجموع ۲۰ میلیارد دلار تجهیزات نظامی به کشورهای مختلف جهان فروخته است که ۹ میلیارد دلار آن به کشورهای آسیا - اقیانوسیه بوده است. آفریقای جنوب صحرا دومین بازار بزرگ سلاح‌های چین بوده است. پاکستان نیز یکی از واردکنندگان بزرگ تجهیزات نظامی به ویژه زبردایی از چین است. بنگلادش و برمه نیز در این میان سهم قابل توجهی دارند. چین از صادرکنندگان اصلی هواپیماهای بدون سرنشین به کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا اعم از عراق، عربستان سعودی، مصر و امارات است (NIDS, 2017).

از این رو می‌توان دریافت که بر اساس تحلیل‌های مختلف و داده‌های قابل اعتنا چین در مسیر قدرتمندی و هژمونی قرار گرفته و خیزش آن، چه مسالمت آمیز و چه چالش‌زا، یکی از موضوعات عمده سیاست بین‌الملل آینده خواهد بود و چنانچه چین بتواند از فرصت‌های محیطی در دسترس خود بهره گیرد امکان ایجاد ساختار و نهاد را در این محیط و در یک روند تدریجی خواهد داشت تا در آخرین مرحله به هنجار سازی برای توسعه و شکل دهی به رفتار بازیگران پردازد و بدون این قدرت ساختاری، توان تعیین شرایطی برای هژمون فراهم نخواهد آمد. هر گونه قدرتمندی و هژمونی برای چین از مناطق پیرامون چین از شرق تا جنوب شرقی آسیا و

جنوب آسیا و نیز منطقه آسیای مرکزی خواهد گذشت و نقش آفرینی چین در ابعاد امنیتی، اقتصادی و سیاسی مستلزم ساختارها و هنجارهایی ست که در کوتاه مدت و حتی میان مدت میسر نخواهد بود و امری ست که باید در بلند مدت مطرح شود.

یکی دیگر از ابعاد مهم روند موجود را باید افزایش قدرت و نقش آفرینی روسیه دانست. اگر چه دولت روسیه در سال‌های ۱۹۹۱ تا ۱۹۹۵ مسیر همراهی با امریکا و پذیرش ایده‌ها، ساختارها و رفتارهای نظام سرمایه‌داری لیبرال را در چارچوب اندیشه آتلانتیک‌گرایی در پیش گرفته بود، اما از سال ۱۹۹۶ و بخاطر بحران بوسنی و مشکلات امنیتی داخلی، کم‌کم سیاست معتدل‌تری را اتخاذ نمود و این موضوع با ورود شخصیت‌هایی چون پریماکف که اندیشه نظام بین‌المللی چند قطبی و چند جانبه‌گرایی را مطرح نمود، نقش خود را در مخالفت با اقدام نظامی غرب در بحران کوزوو در سال ۱۹۹۹ نشان داد. هنوز روسیه ضعیف بود و امکان مخالفت جدی فراهم نبود. اما با ریاست جمهوری پوتین بود که روسیه در مسیر احیای قدرت قرار گرفت. نگرش پوتین که به نوعی یک سیاست متفاوت از غرب‌گراها را دنبال می‌نمود و با اراده‌گرایی و قاطعیت شخصی کوشید تا اوضاع کشور را به سامان نماید، به مدد درآمدهای نفتی روزافزون شرایطی را ایجاد نمود که روسیه نه تنها به ثبات و امنیت داخلی رسید بلکه با بهبود اوضاع اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، رضایت گسترده داخلی را از نظام سیاسی و شخص پوتین به دنبال داشت. در سیاست خارجی نیز روسیه به سیاست مستقل‌تر و تهاجمی‌تر روی آورد و این موضوع نگرانی دولت‌های غربی را به همراه داشت. از سال‌های ۲۰۰۴ بود که کم‌کم در نوشته‌ها و کتاب‌های مختلف درباره روسیه از موضوع احیای مجدد و خیزش دوباره و ظهور قدرت آن سخن به میان آمد.

روسیه جدید با وجود نبود ایدئولوژی جهان‌گرا، قلمرو گسترده و نقش جهانی، اما همچنان توانست قدرتی بزرگ باقی بماند و با حفظ جایگاه ویژه در شورای امنیت سازمان ملل متحد، حفظ جنگ‌افزارهای راهبردی و سرزمین و منابع و انرژی، امکان احیای خود را این‌بار نه به عنوان یک ابرقدرت بلکه به عنوان قدرت بزرگ جهانی، خواستار احترام بین‌المللی و شناسایی خود به عنوان یک قدرت بزرگ شد. بسیاری از تحلیل‌گران سیاست بین‌الملل، روسیه جدید را قدرتی نوظهور دانسته‌اند، و به تعبیر رابرت کگان، «در مقابل نگاه‌های تنفرآمیز بسیاری در غرب، روسیه یک قدرت بزرگ است و این موضوع غروری را برای آن ایجاد می‌نماید تا در صحنه جهانی قدرتی در خور احترام بشمار آید؛ اما هرگز نمی‌تواند یک ابرقدرت باشد» (کگان،

۱۳۹۰: ۳۰). او به ذخایر منابع معدنی، انرژی، ذخایر پولی و وابستگی اروپا به انرژی آن و هزینه‌های نظامی، سلاح‌های راهبردی، جایگاه در شورای امنیت و حس ملی‌گرایی در آن اشاره می‌نماید. بنابراین، «روس‌ها در پی احیای بیشتر قدرت و نفوذ جهانی‌ای هستند که در پایان جنگ سرد از دست دادند و می‌کوشند وضعیت پس از جنگ سرد را بی‌اثر ساخته و به بازسازی کشور در مقام قدرتی مسلط در اوراسیا و تبدیل آن به یکی از دو یا سه قدرت بزرگ جهانی بپردازند» (کگان، ۱۳۹۰: ۳۳). از این نگاه، احیای قدرت و ملی‌گرایی در کرملین، واکنشی است به شکست سیاست‌های فراملی دوره شوروی و روس‌ها تنها راه‌حل را در احیای خودشان می‌بینند. تاتیانا شکاینا این تعریف از روسیه که درصد شناسایی به عنوان قدرت بزرگ است را به طور کامل نادرست دانسته است. از نگاه او، روسیه در سده‌های ۱۹ و ۲۰ قدرتی بزرگ بوده و از اینرو، وضعیت قدرت بزرگ را میراث آن می‌داند و مشکل را در حفظ و تقویت آن می‌بیند (نادکارنی، ۱۳۹۵: ۱۸۵).

از نگاه سرگی کاراگانوف، سامان دنیای قدیم در حال فروپاشی است و نظام جدیدی در حال ظهور است. با وجود منابع متوسط، به ویژه منابع اقتصادی، که باید در وهله اول تقویت شوند، روسیه در بین چهار یا پنج کشور سوم است که نقش اساسی در ساختن این سامانه خواهد داشت (Karaganov, 2019). از این رو، دولت روسیه اگر چه از سرزمین، منابع، جمعیت و آموزش مناسبی برخوردار است و از لحاظ نظامی نیز دومین قدرت بزرگ جهان است، اما با مشکلات زیادی در حوزه اقتصاد روبرو است. به تعبیر شکلاینا، اقتصاد حلقه ضعیفی در قدرت روسیه به شمار می‌رود. این کشور از نظر نرخ تولیدات صنعتی با رتبه ۲۵ از چین، هند و برزیل که رتبه‌های ۱۲ و ۱۷ و ۱۰ دارند، عقب‌تر است (نادکارنی، ۱۳۹۵: ۲۰۵). با اینکه وسعت روسیه ۷۶٪ قلمرو شوروی، جمعیتش ۵۰٪ و اقتصادش حدود ۴۵٪ آن را دربرگرفته اما از لحاظ کیفیت وضع فرق می‌نماید. از نگاه جوزف نای، اقتصاد روسیه حدود ۱۰٪ آمریکا است و با اقتصادی به نسبت تک محصولی، نهادهایی غیرشفاف، کژکارکردی دولتی، دشوار شدن روند نوسازی و مشکلات جمعیتی بویژه در شرق دور، بخاطر برخورداری از قدرت هسته‌ای و منابع طبیعی و نظام آموزشی غنی، اگر چه هنوز تهدیدی بالقوه برای آمریکا است، اما بعید است بتواند بار دیگر در مسیر هماوردی با آمریکا به همان منابعی دست یابد که شوروی طی چهار دهه از آن برخوردار بود (نای، ۱۳۹۲: ۲۳۰).

بتازگی یک تحلیلگر تحقیقاتی ناتو نیز اعلام نمود که احیای نیروهای مسلح روسیه در برابر کاهش مهارت‌های ناتو در برنامه‌ریزی و انجام تمرینات بزرگ قابل توجه است. به گزارش اسپوتنیک، دینگو رویز پالمر، تحلیلگر تحقیقاتی ناتو ضمن اعلام این موضوع گفته است که نیروهای مسلح روسیه پس از دو دهه کاهش و عدم توجه به آنها در دوره پس از جنگ سرد، اکنون بهبود قابل ملاحظه یافته است. در گزارش منتشر شده در ناتو آمده که در حال حاضر روسیه تنها کشور در اروپا است که می‌تواند تمرینات ناگهانی و سریع نظامی با شرکت ۶۰ هزار نفر نیروی آموزش‌دیده و تجهیزات مدرن رزمی را انجام دهد و تجربه عملیات در سوریه مبنای جدیدی برای مهارت‌های عملیاتی و قابلیت‌های تدارکاتی ارتش روسیه ایجاد نموده است (<https://af.sputniknews.com/world/201805122303273>).

با وجود اینکه کرملین جایگاه بالایی از نظر برخی مولفه‌های فناوری و علوم و اقتصاد ندارد، اما خود را قدرتی بزرگ می‌داند و این را برخاسته از سنت‌های تاریخی خود می‌شمارد. به تعبیر شکلاپنا، دولت روسیه شکل‌گیری و توسعه تاریخی خود را با فرهنگ قدرت بزرگ گذرانده و اگر چه نقش آن در امور جهانی با تغییر در دامنه سیاست جهانی تغییر نمود، اما پارادیم تاریخی این کشور همیشه بر مبنای قدرت بزرگ بوده است (نادکارنی، ۱۳۹۵: ۲۰۸). کوچینز و زیویلوف نیز برخی عناصر تاریخی روسیه را اینگونه برشمرده‌اند:

الف. روسیه یک قدرت بزرگ است و باید همانگونه با آن رفتار نمود؛

ب. روسیه از زمان پتر با چالش هم‌ترازی با رقبا درگیر بوده است؛

ج. راهبرد روسیه برای هم‌ترازی از سیاست هویتی آن در داخل و خارج آن برمی‌خیزد (هال، ۱۳۹۴: ۱۲۲). اما پیتر دتکوویچ به روشنی آنچه را به عنوان احیای قدرت روسیه نامیده شده به عنوان «تقلیل جایگاه این کشور به یک پمپ‌گاز بزرگ چینی-اروپایی و یک ابرقدرت جهان سومی» توصیف نموده است (دتکوویچ، ۱۳۸۸: ۱۱۱).

روسیه در دو دهه اخیر برخلاف دهه نخست پس از شوروی یک قدرت بزرگ جهانی است که حتی برخی آن را کماکان در ردیف امریکا به لحاظ نقش‌آفرینی می‌بینند. اما واقعیت‌های موجود نشان می‌دهد که روسیه را باید یکی از چند قدرت بزرگ جهانی دید که در کنار چین و امریکا امکان شکل دادن به یک نظام سه قطبی بین‌المللی را نیز دارد.

از سوی دیگر، روند تحول قدرت موجب شده تا نسبت قدرت کشورهایمانند هند و برزیل و افریقای جنوبی از ده سال قبل تا کنون نسبت به امریکا و اروپا و ژاپن تغییر یافته و از سوی

دیگر، شاهد افزایش رقابت بین‌المللی امریکا، چین، هند و ژاپن باشیم. نتیجه این وضعیت تکثر بیشتر سیستم و آزادی عمل بیشتر بازیگران می‌باشد. در واقع، روند نهادینگی در نظام افزایش یافته اما تکثر و رقابت نیز بیشتر شده است. سازمانها و نهادها گسترش یافته‌اند، اما این لزوماً به معنای هماهنگی بیشتر نبوده است. ترکیه از غرب جداتر شده است و امریکا نسبت به آزادی و نهادینگی تجارت آزاد و رژیم‌های بین‌المللی نگران‌تر و دورتر گردیده است. جهانی شدن و منطقه‌گرایی کانون‌های قدرت را افزایش داده‌اند و وضعیت هژمونی را با دشواری روبرو ساخته‌اند. چین نمی‌تواند به هژمونی برسد اما غیر قابل کنترل می‌شود و منازعه در سیستم را افزایش می‌دهد. این روندها شرایط را سخت‌تر می‌کنند و از جهاتی نیز برای بازیگران مستقل آزادی عمل بیشتری فراهم می‌سازند. در مورد تحول و تکثر و افول باید با احتیاط سخن گفت و با دور اندیشی این گزاره‌ها را مبنای رفتار قرار داد، چون هنوز هم امریکا از آنچنان قدرتی برخوردار است که با هر کشور دیگری به جز چند قدرت هسته‌ای وارد جنگ شود.

تا زمانی که نظام بین‌المللی دو قطبی بود، نقش دو ابرقدرت آنچنان قاطع بود که کمتر مجال برای شکل‌گیری تحولی در مناطق به دور از حضور و نفوذ آنها میسر می‌شد؛ اما با تحول نظام دو قطبی کم‌کم شرایط برای بازیگران منطقه‌ای بیشتر فراهم آمد و در سطح مناطق نیز جریانها و روندهایی شکل گرفت که نقش قدرتهای منطقه‌ای در آنها افزایش یافت. در کنار تحول در نظام بین‌المللی، چند عامل دیگر نیز در ایجاد این پدیده مهم نقش داشته که باید به گسترش توسعه اقتصادی در سرزمین‌های غیر غربی، گسترش روندهای آموزشی و انتشار امواج فناوری، رکود رشد اقتصادی در غرب و کشورهای پیشرفته در دهه‌های ۱۹۸۰ به بعد و افزایش نرخ رشد اقتصادی سایر ممالک اشاره کرد. نتیجه این تحول، افزایش نقش قدرتهای منطقه‌ای نظیر هند، ایران، ترکیه، عربستان، نیجریه و برزیل در دهه‌های اخیر بوده است.

مثلاً در مورد هند می‌توان با توجه به سرعت بالای رشد اقتصادی و تحولاتی که در عرصه توسعه این کشور به عمل آمده آن را یک قدرت منطقه‌ای دانست که بر اساس برخی داده‌ها حتی می‌تواند پس از چند دهه به جایگاه یک قدرت جهانی برسد. رشد اقتصادی دهلی در سال ۲۰۱۶ برابر با ۷ درصد بوده و این رقم بطور نسبی چند دهه است که ادامه یافته است. به تعبیر یک اقتصاد دان هندی، این کشور ترکیبی از پیشرفت‌های یک کشور توسعه یافته و مشکلات یک کشور در حال توسعه می‌باشد (نادکارنی، ۱۳۹۵: ۱۶۸). دهلی در عرصه قدرت نیز با دیگر قدرت‌های منطقه‌ای مانند چین، رقابتی تنگاتنگ دارد. هند علاوه بر امضای قراردادهای امنیتی

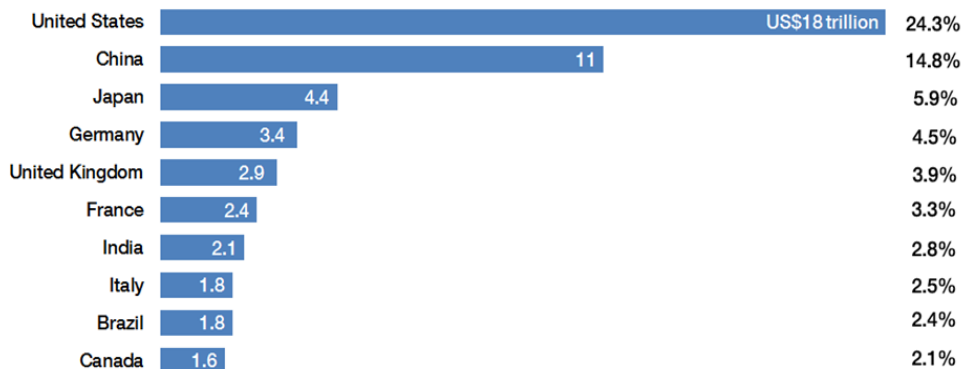
با روسیه، قراردادهای دفاعی برای توسعه ظرفیت دفاع دریایی خود با آمریکا و ژاپن دارد و با همکاری با این کشورها و همچنین فرانسه و روسیه به فکر نوسازی ناوگان دریایی خود است. از خاورمیانه گرفته تا شرق آفریقا و جنوب غربی آسیا، هند در حال تلاش برای این است که حضورش در این مناطق هم از نظر اقتصادی و هم از نظر تجاری به راحتی حس شود. هند از نیروی انسانی عظیم خود برای ساخت ارتشی قدرتمند استفاده کرده است. بودجه نظامی این کشور در حال حاضر ۴۶ میلیارد دلار است اما انتظار می‌رود که افزایش پیدا کند. مسئولین هند قصد دارند تا سال ۲۰۲۰ بودجه نظامی کشور را افزایش داده و تجهیزات ارتش را تماما مدرن کنند. این کشور در برخی سالها بزرگترین وارد کننده تسلیحات متعارف دنیاست و حدود ۷۰ درصد زرادخانه نظامی آن از خارج وارد می‌شود (نادکاری، ۱۳۹۵: ۱۶۵).

علاوه بر هند باید به نقش و جایگاه ایران و ترکیه در خاورمیانه، نیجریه و آفریقای جنوبی در آفریقا و یا برزیل و آرژانتین در امریکای لاتین اشاره کرد که ارقام مناسبی از رشد اقتصادی به همراه حضور در بازارهای جهانی و نیز قدرت نظامی را تجربه می‌کنند و در مناطق خود از نقش تعیین کننده‌ای برخوردار هستند. اگر چه، میزان و درجه رشد این دولتها متفاوت است اما نسبت به سایر کشورهای منطقه خود و نیز قدرتهای بزرگ جهانی مانند بریتانیا و فرانسه می‌توان به راحتی آنها را قدرتهایی منطقه‌ای با چشم اندازی امیدوار کننده دانست (بنگرید به: CARRANZA, 2012).

GDP قدرتهای اقتصادی جهان در سال ۲۰۱۷

The world's biggest economies

GDP in current USD and share of global total, latest World Bank data, 2015



Source: World Bank and Visual Capitalist

ب. تحول در هنجارها و ساختارها

در کنار تحول در قدرت و نقش دولتها باید از یک تحول اساسی در ساختارها و هنجارهای نظام بین‌المللی یاد کنیم که به نظر می‌رسد آن را از وضعیت وستفالیایی به سوی وضعیت متفاوتی سوق می‌دهد. این موضوع بخاطر مسائلی است که خارج از قلمرو اختیارات دولتها روی داده است. در اینجا به مهمترین وجوه این تحول اشاره می‌کنیم.

یکی از مهمترین روندهای موثر در جهان امروز جهانی شدن است که معمولاً با تعابیر مختلف از آن یاد می‌شود که مهمترین آنها عبارتند از: رشد ارتباطات متقابل جهانی؛ «مدرنیته در مقیاس جهانی»؛ فرایند بین‌المللی شدن تولید و تقسیم کار جدید بین‌المللی؛ بین‌المللی شدن؛ جهانی شدن؛ آزاد سازی؛ جهان گسترده؛ غربی شدن؛ و قلمروزدایی. ویلیام شورمان نیز جهانی شدن را با توجه به مفاهیم قلمرو زدایی (تنوع فزاینده‌ای از فعالیت‌های اجتماعی، فارغ از مکان جغرافیایی مشارکت کنندگانش انجام می‌گیرد)، رشد هم پیوندی اجتماعی از خلال مرزهای جغرافیایی و سیاسی؛ ارجاع به سرعت یا تندی فعالیت‌های اجتماعی؛ فرایندی دراز مدت؛ و فرایندی چند سره (در عرصه‌های مختلف سیاسی، اقتصادی و فرهنگی) مورد بحث قرار می‌دهد (shorman, 2007:17-18).

برخی به تغییر در تکنولوژی ارتباطات و امکان انتقال و تغییر جدی برای همگان اشاره کرده و باور دارند فقط یک جهانی شدن در جریان نیست، بلکه جهانی شدن‌های بسیاری فراهم شده و امکان جهانی شدن‌های متفاوت صنعت و هم زمان ارتباطات، بستر دو جهانی شدن (در جهان واقعی و در جهان مجازی) را فراهم آورده است. ارتباطات هم‌زمان و ظهور فضای واحد ارتباطی فراملی، فراگیر و پیوسته ارتباطات غیر حضوری و ارتباط حاضر با غایب، حضور فکر، ارزش، سیاست، استاندارد زندگی و عقاید و آرمان در خارج از محل تولد آن، جهانی شدن معکوس (جهانی شدن از پایین) را امکان پذیر نموده است. در واقع، پارادایم جدیدی به نام جهانی شدن، همه نظریه‌های حوزه سیاست، اقتصاد و فرهنگ را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد (عاملی، ۱۳۸۷، ۴۲۹-۴۲۶).

در عین حال، جهانی شدن اگر چه امری جدید نیست و از سده‌ها پیش آغاز شده است اما صرفاً در دهه‌های اخیر است که فراگیر شده و به یکپارچگی در برخی حوزه‌ها مانند اقتصاد منجر شده و به گونه‌ای جدی بر زندگی همه اثر گذاشته و موجب تحول زندگی مردمان و جوامع شده است. جهانی شدن با به هم فشردگی زمانی و مکانی و افزایش روابط اجتماعی در سراسر دنیا امکان ارتباط، آگاهی و دسترسی را بیش از پیش فراهم آورده است. هر چند جهانی شدن ابعاد و وجوه گوناگون دارد اما غالباً در وجوه اقتصادی و فنی و ارتباطی پیشروتر و نمایان‌تر است. جهانی شدن مجموعه‌ای از فرایندهاست

که هرچند بیشتر از غرب سرچشمه گرفته و در چارچوب گفتمان و منافع آنها سیر نموده است اما این لزوماً به مفهوم بسته بودن دست سایر دولت‌ها و فرهنگ‌ها نیست. جهانی شدن به یکی شدن جهان، یکسانی فرهنگی، تک‌قطبی شدن اقتصاد و حذف دولت‌ها نمی‌انجامد. اگر چه پیامدهای جدی و مهم برای دولت‌های جهان سومی و ضعیف‌تر دارد. دولت‌ها می‌توانند با خرد و تدبیر و بهره‌گیری از ظرفیت‌های خود و فرصت‌های محیطی پیامدهای منفی جهانی شدن را کاهش دهند. از این رو، روند جهانی شدن در حوزه‌های اقتصادی یک واقعیت مهم است و این موضوع در ابعاد سیاسی، فرهنگی، ارتباطاتی و اجتماعی پیامدهای گسترده‌ای داشته که می‌توان مهم‌ترین تاثیر آن را ایجاد وجدان مشترک بشری، احساس مسئولیت عمومی، گسترش نقش افکار عمومی در سطح جهانی دانست که نظام بین‌المللی را نسبت به گذشته متحول می‌نماید.

از زمانی که در دوره پس از جنگ جهانی دوم، نخستین خشت‌های بنایی گذاشته شد که در دهه‌های بعدی با نام بازار مشترک اروپا، جامعه اروپا و سپس اتحادیه اروپا معروف شد تا امروز که منطقه‌گرایی به یک واقعیت مهم روابط بین‌الملل تبدیل شده، چندین نهاد دیگر همانند آسه آن در جنوب شرقی آسیا و نفتا در امریکای شمالی و نیز در دیگر مناطق جهان ساختارهایی کمابیش مشابه بنیاد نهاده شده است و حتی امروزه با مفاهیمی روبرو شده ایم که با عناوینی چون میان منطقه‌گرایی از آنها یاد می‌شود. از این رو، روند منطقه‌گرایی یک واقعیت مهم است که برای دولت‌های عضو فرصت‌های گوناگونی ایجاد می‌کند و منطق شکل‌گیری آن نیز بر اساس ضرورت‌ها، نیازها و مسائلی مانند الودگی‌های زیست محیطی، مشکلات اقلیمی، مهاجرت، قاچاق، تروریسم و نیز موضوعاتی چون کشتیرانی در رودخانه‌های مشترک و استفاده از منابع مشترک است که از عهده دولت‌های عضو فراتر رفته و ناچار باید با همکاری دولت‌های یک منطقه انجام شود. اما صرف ضرورت‌ها و نیازها و مشکلات موجب گرایش به نهاد منطقه‌ای نمی‌شود و بلکه این اتفاق در مناطقی روی می‌دهد که نگرش‌ها و اولویت نیز مستعد همگرایی منطقه‌ای باشد و از همه مهم‌تر گرایش مبادلات، اطلاعات، تجارت، نیروی کار و سرمایه نیز درون منطقه‌ای باشد. بر این اساس، روندی شکل گرفته که نه در مقابل جهانی شدن بلکه مکمل و پیش‌برنده آن پنداشته می‌شود و روندی است که جزو آمال و آرزوی همه نخبگان و سیاستمداران موافق توسعه و کارآمدی دولت است و تقریباً هیچ منطقه‌ای نیست که در آن نهادهای منطقه‌ای و همگرایی منطقه‌ای در جریان نباشد اما موفقیت در این مسیر داستان دیگریست و تنها برخی مناطق توانسته‌اند به وضعیت همگرایی منطقه‌ای مناسب دست یابند و سایرین در حال طی این مسیر و روند می‌باشند و البته در برخی مناطق نیز با گرایش‌های متعارض عملاً منطقه‌گرایی در محاق فراموشی قرار گرفته است.

در محیط پیرامونی ایران و روسیه نیز منطقه گرایی‌های متعددی در قالب اتحادیه عرب، شورای همکاری خلیج فارس، اتحادیه اقتصادی اوراسیایی و یا اکو تا آسه آن و اتحادیه اروپا وجود دارند که بعضاً در تعارض با منافع ملی و منطقه‌ای ایران هستند. از این رو نمی‌توان از روندهای همگرایی منطقه‌ای سخن گفت و بلکه روند غالب در این منطقه واگرایی است. متأسفانه با وجود گسترش منطقه‌گرایی و اهمیت آن برای امنیت و اقتصاد کشورها و مناطق، محیط منطقه‌ای ایران با وجود این منطقه‌گرایی‌ها اما هم به دلیل ناکارآمدی آنها و هم تعارض ذاتی با مفهوم واقعی منطقه‌گرایی و غلبه واگرایی بخاطر نبودن اعضای موثر و نیز تعارض با منافع ایران، با یک محیط منطقه‌ای آشفته و بحرانی در جنوب آسیا، آسیای مرکزی و افغانستان، قفقاز، خاورمیانه و خلیج فارس مواجه هستیم. یک روند دیگر را باید میان منطقه‌گرایی جاری دانست که در دهه اخیر به روابط گسترده میان نهادهای منطقه‌ای انجامیده و به شبکه‌ای شدن روابط تجاری و اقتصادی انجامیده است. تأثیر منطقه‌گرایی و میان منطقه‌گرایی بر نظام بین‌المللی آنست که آن را متکثرتر ساخته و به کاهش محوری غرب و قدرت امریکا منجر می‌شود.

در کنار تحول در حوزه‌های اجتماعی و اقتصادی باید به تحول در مفاهیم بنیادین نظام وستفالیایی هم توجه کنیم. از این نگاه، فرسایش حاکمیت دولت‌ها در کنار کم‌رنگ شدن مرزها، تغییر ظرف فعالیت و کارکرد دولت‌ها در فضای تعامل و رقابت با بازیگران فراملی و فروملی، ماهیت میان‌کنش بین بازیگران و فضای رقابت و همکاری حاکم میان آن‌ها به یک "نظام بین‌الملل معتدل" منجر شده، و اهمیت یافتن شبکه‌های مجازی در فضای "شفافیت فزاینده"، اولویت را به فرایندها در مقایسه با ساختارها داده و فرایندهای افقی و "از پایین به بالا" نیز بر نظام تصمیم‌گیری جهانی تأثیرگذارند. بدین ترتیب، با توجه به ماهیت متحول و فرایندی نظام بین‌الملل و با عنایت به هم‌پیوندی کنش‌گران و پیچیدگی تعاملات فزاینده آنان در دنیای وابستگی متقابل نامتقارن، هنوز نظامی مستقر شکل نگرفته، و به دلیل تأثیرهای جهانی شدن، نظام بین‌الملل همچنان در حالت گذار، انتقالی و سیال قرار دارد (دهشیری، ۱۳۹۳: ۷).

حاکمیت ملی به مفهوم اقتدار داخلی و استقلال خارجی با ویژگی‌هایی چون مطلق بودن، دائمی بودن و تجزیه‌ناپذیری تعریف می‌شد و به اصولی چون عدم مداخله، عدم توسل به زور و برابری حاکمیت همه دول منجر می‌گشت که در چارچوب نظام وستفالیایی ناشی از توافقات دول غربی در وستفالیای سال ۱۶۴۸ و از سده هفدهم تا اواخر سده بیستم به نظام حقوقی بین‌المللی شکل می‌داد. اما از اواخر سده بیستم بتدریج ظهور نظام پاسوستفالیایی

مطرح شده که بر اساس شرایط جدید دولتهای غربی تعریف شده و در چارچوب نهادهای بین‌المللی بر دیگر دولتها تحمیل می‌شود. بر اساس این تعریف جدید، معنا و مفهوم حاکمیت ملی متحول شده و از وضعیت مطلق بودن خود خارج شده است.

از نگاه مدعیان نظام پسا وستفالیایی، حاکمیت در پرتو وابستگی متقابل و بسط مفاهیم حقوق بشری و ارزشهای جهانشمول نمی‌تواند مطلق و رخنه‌ناپذیر تعریف شود و دولتها در پشت آن مفهوم کهن، از مسئولیت حمایت بین‌المللی از انسانها و امکان مداخله بشر دوستانه سازمانهای بین‌المللی و دولتهای مجری اراده آنها شانه خالی کنند و یا مصوبات بین‌المللی را اجرا نکنند. این ادعا در سه دهه اخیر و پس از تحول نظام دو قطبی منشا بسیاری از اقدامات و مداخلات بین‌المللی و جنگها از سوی دولتهای غربی و حتی غیر غربی شده و به بحرانهای گسترده‌ای همانند بحران سوریه منجر گردیده است. از این رو، با روند تحول حاکمیت ملی روبرو هستیم و تنها دولتهای کمی مانند ایران و روسیه و چین از این روند ابراز نگرانی جدی داشته و در برابر آن متوسل به اقداماتی شده‌اند.

بر این اساس می‌بینیم که بنگاه‌های چند ملیتی قادر به انتقال سرمایه در سرتاسر مرزهای سیاسی، کنترل ضوابط انتقال تکنولوژی و مذاکره بر سر مالیات با حکومتها هستند. استراتژی اصلی بنگاه‌های جهانی افزایش منافع از طریق تغییرات بنیادین در اطلاعات تکنولوژیک و ارتباطاتی است. به نظر می‌رسد بیشتر جریانهای سرمایه، تکنولوژی، ارتباطات و سود در سرتاسر مرزهای ملی نوعی مبارزه جویی جهانی با دولت ملی است (Garland, 1996:449).

این مبارزه جویی خیلی جدی است و جهانی سازی اقتصاد تنها شامل جریانهای مالی، سرمایه، تکنولوژی و کار نیست بلکه همچنین یک شبکه وسیع از نهادهای تنظیم کننده فراملی است. خیلی از آنها ممکن است از ساختارهای داخل حکومتی یا ساختارهای تایید شده توسط حکومتها بیرون آمده باشند اما به مرور زمان استقلال آنها از کنترل حکومت‌های ملی افزایش یافته است. این انعکاسی در برابر رشد توانائی تنظیمی ساختارهایی چون صندوق بین‌المللی پول، سازمان تجارت جهانی و در مقیاس منطقه‌ای اتحادیه اروپاست. این موضوع همراه است با مجموعه‌ای از بیانیه‌ها، میثاق‌ها و ابزارهای قانونی بین‌المللی که در حوزه اقتصادی و خیلی از حوزه‌های دیگر از سیاست عمومی و قانونی حکومتها امضا کرده‌اند. هر یک از دولت‌ها در این مفهوم نه تنها با قدرت اقتصاد فراملی بلکه همچنین در مقیاس وسیع با نهادهای تنظیمی فراملی مواجه می‌شوند (Hoton, 1998:107).

از این رو، نظم و ستفالیایی به عنوان یک پدیده تاریخی به یاری جهانی شدن به آرامی به تاریخ پیوسته است و اگرچه دستگاه دولتی هنوز وجود دارد و حتی قدرت بیشتری یافته است، اما هنجار اصلی آن یعنی حق حاکمیت مطلق، دیگر قابل اجرا نیست و دلایل آن عبارتند از:

الف) قابلیت‌های نظارتی دولت تضعیف گردیده‌اند؛

ب) مرزها بسیار کم رنگ شده‌اند؛

پ) روابط اجتماعی و ویژگی فراسرزمینی یافته‌اند؛

ت) جریان‌های مالی و اقتصادی یکپارچه شده و امکان اعمال حاکمیت بر آنها کم شده است؛
ث) اختیارات کنترلی بر قلمرو خاص به واسطه تحولات تکنولوژیک، ارتباطی و اطلاعاتی تضعیف شده است؛

ج) ابزارهای الکترونیک، رایانه‌ای، و رسانه‌های گروهی از کنترل دولت‌ها خارج شده‌اند؛

چ) علائق فرهنگ جهانی در کنار همبستگی ملی مطرح می‌شود (حقوق بشر، زنان و...)

ح) مسائل زیست محیطی، مهاجرت و... بطور جدی‌تری مطرح هستند.

مجموع این روندها نشان می‌دهند که کشورداری به معنای کنترل فضای حاکمیت و اقتدار انحصاری بر قلمرو سرزمینی غیر عملی شده و تحولات جدید اگر چه دولت را از میان برداشته، اما آن را نیز بی‌تاثیر نگذاشته است و به بیان روشن، پارادایم نوینی در حال شکل‌گیری است که معنا و مفهوم دیگری را از حاکمیت خلق کرده و حاکمیت ملی در دوران حاضر، با مرحله پیش از آن (دوره وستفالیایی) تفاوت‌های اساسی یافته است.

ج. تحول در ژئواستراتژی جهانی

کانون اصلی سیاست بین‌المللی در مناطقی ست که تقاطع ژئوپلیتیک اوراسیایی و خاورمیانه را به شرق آسیا و اوراتلانتیک پیوند می‌زند. ویژگی اصلی ایران و روسیه آنست که در محور این کانون قرار گرفته‌اند و دو کشور، نقطه اتصال جریان‌های اصلی فکری، فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و امنیتی این مناطق هستند. این جریان‌ها به شکل تهدیدها و فرصت‌های ژئوپلیتیک مهم عصر حاضر مطرح هستند. ایران در خاورمیانه و روسیه در اوراسیای مرکزی محور خطوط ارتباطی، جریان انرژی، تاثیرات تروریستی و سازو کارهای نهادی بوده و در امنیت، اقتصاد، سیاست و فرهنگ به طور جدی به هم پیوند خورده‌اند. از این رو، دو کشور ناخواسته محکوم به همکاری و تعامل هستند و در غیر اینصورت به شدت قربانی ابعاد منفی و

ویرانگر این روندها و جریان‌ها خواهند شد. در پرتو تحولاتی که مطرح شد، نظام جهانی امروز از ژئوپلتیک ویژه‌ای برخوردار شده است. در نظام ژئوپلتیک سده‌های پیشین، همه چیز بر مدار غرب و غیر غرب در یک سازه استعماری ترسیم می‌شد. این موضوع بویژه از سده هفدهم در چارچوب برتری بریتانیا و قدرت دریایی و تسخیرهای سرزمینی آن معنا داشت و در سده نوزدهم و نیمه نخست سده بیستم با مخاطرات برخاسته از روسیه و آلمان و ظهور فناوری ارتباطی و حمل و نقلی تلگراف و راه آهن به بازی بزرگ در دو قلمرو بزرگ هارتلند و ریملند انجامید که لندن بایستی به موازنه و مهار این دو قدرت به یاری مجموعه‌ای از متحدان ریز و درشت در مناطق حاشیه‌ای آنها از ژاپن تا چین، هند، افغانستان، ایران، عثمانی، اطیش، فرانسه، لهستان، فنلاند و سوئد و در قالب اتحادها و ائتلافها و همکاریها و رقابتهای دست می‌زد که جنگ جهانی دوم با سر برآوردن دو ابرقدرت جهانی امریکا و شوروی به این شرایط پایان داد.

در نیمه دوم سده بیستم جهان در چارچوب رقابت ایدئولوژیک، سیاسی، اقتصادی و نظامی دو ابرقدرت تنظیم شد و اگر چه جنبش ناوابستگان نیز شکل گرفت و به تعدیل این دوپارگی کمک کرد، اما ساختار و سامان ژئوپلتیک جهان همچنان دو قطبی بود و هر موضوعی در هر گوشه‌ای از جهان به شدت خصلت دو قطبی به خود می‌گرفت و در موازنه هراس ناشی از وجود سلاحهای هسته‌ای، جنگ‌های منطقه‌ای نیابتی در سراسر این دوران جریان داشت و نتیجه این رقابت فراگیر و همه جانبه با فروپاشی شوروی و نظام ایدئولوژیک آن به سود غرب و فراگیری ساختار اقتصادی و اندیشه‌ای آن به طور نسبی تمام شد. ژئوپلتیک نظام جهانی امروز از فضای دو قطبی دوره جنگ سرد به سمت یک نظام چند قطبی با لایه‌های سه گانه جهانی با نقش آفرینی پنج قدرت جهانی، منطقه‌ای، با نقش آفرینی و استقلال عمل بیشتر قدرتهای منطقه‌ای و محلی، با نقش آفرینی کشورهای کوچکتر تحول یافته و از آن مهم تر، چهار منطقه ژئو استراتژیک جهان در پیوندی جدی تر و نزدیک تر با یکدیگر قرار گرفته‌اند و منطقه اوراسیایی، شرق آسیایی، اروپایی و خاورمیانه‌ای بیش از هر زمان دیگر در پرتو روندهای مهاجرتی و جمعیتی، تروریستی و امنیتی، حمل و نقل و انتقال انرژی و رقابت و مداخله در هم تنیده شده‌اند (Cohen, 2015: 6-7).

یکی از ویژگی‌های نقشه ژئوپلتیک جهان معاصر، گسترش کمرندهای شکننده است؛ منطقه‌ای که توسط درگیری‌های داخلی پراکنده شده و گسیختگی آن با مداخله قدرتهای بزرگ خارجی افزایش یافته است. مداخله کنندگان پشتیبانی نظامی، سیاسی و اقتصادی لازم

را به شرکای خود ارائه می‌کنند تا نفوذ خود را در منطقه گسترش دهند. در مقیاس جغرافیایی کمتری "مناطق فشرده سازی" قرار دارند؛ یعنی مناطقی که در داخل یا بین مناطق ژئوپلیتیک قرار دارند. این مناطق با ترکیبی از جنگ‌های داخلی و اقدامات مداخله‌گرانه از هم پاشیده می‌شوند (Cohen, 2015: ۹-). بخش مهمی از این قلمروها در اوراسیا و خاورمیانه قرار داشته و تاثیر زیادی بر یکدیگر دارند و در هم تنیدگی دو منطقه به شدت و حدت آن می‌افزاید.

کشورهای همسایه. از این رو، ژئوپلیتیک متفاوتی ظهور یافته که در عصر منطقه‌گرایی، میان منطقه‌گرایی و جهانی شدن و فراتر رفتن از مرزهای ملی و ظهور بازیگران فراملی موثر تر، با وضعیت گذشته بسیار متفاوت است.

از این رو، یک واقعیت مهم در درک روندهای جهانی زمینه‌ای و بستر ساز را باید در حوزه ارتباطات و حمل و نقل و انتقالات دانست که در محیط راهبردی منطقه‌ای ایران از شمال تا جنوب و از شرق تا غرب در جریان است. هرگونه غفلت و تعلل ایران می‌تواند نتایج بدی برای آینده داشته باشد و ظرفیت‌های راهبردی ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک ایران را با خلل روبرو سازد.

سه. راهبرد شرقی و جایگاه ایران

مجموعه عواملی که ذکر شد، جهان را به لحاظ سیاسی و امنیتی و اقتصادی در مسیر متفاوتی قرار داده و به سوی چند جانبه‌گرایی بیشتر و ساختاری چند قطبی به حرکت در آورده است و از این رو، دیگر نمی‌توان در چارچوب و شرایط سده بیستم و یا حتی دهه‌های گذشته به تدوین و تنظیم راهبرد سیاست خارجی پرداخت. بلکه بایستی به الزامات ناشی از این شرایط که جهانی چند قطبی و چند سطحی و چند جانبه‌گراتر است توجه نمود. در این رابطه با توجه به تعاملات ژئواستراتژیک مناطق شرق آسیا، اوراسیا و خاورمیانه، راهبرد شرقی به عنوان یک واقعیت جدی در حال شکل‌گیری است که بخشی از روند انعقاد آن در قالب نهادی چون سازمان همکاری شانگهای و بخش دیگری نیز در روند تعاملات میان نهادهایی چون اکو و اتحادیه اقتصادی اوراسیایی امکان‌های مهمی برای پیشرفت دارد.

نقش روز افزون اقتصادی چین و ابتکارهای منطقه‌ای آن مانند ابتکار امنیت آسیایی، بانک توسعه زیرساخت‌های آسیا و ابتکار کمربند - راه برای بازتعریف ژئوپلیتیک منطقه‌ای را باید گام‌هایی برای نقش بین‌المللی بویژه در حوزه آسیا و اوراسیا در آینده دانست. ابتکار امنیت آسیایی چین با هدف کاهش نقش امریکا در معادلات آسیایی تنظیم شده و اینکه هراس از چین را در محیط این

کشور کاهش دهد. رئیس‌جمهور چین، «شی جین‌پینگ»، در راستای تحقق اهداف سیاست خارجی خود، که از آن با عناوین «تولد مجدد» یا «نو شدن» یاد شده است، ابتکار کمربند - راه را به عنوان طلایه دار سیاست خارجی چین مطرح کرد که بر مبنای ایده «رویای چین» در سیاست داخلی این کشور استوار است (<https://www.weforum.org/agenda/2019/05>). به تعبیر دیگر، دو ابتکار «کمربند - راه» و «رویای چین»، مکمل یکدیگر هستند که به موازات هم در عرصه سیاست داخلی و سیاست خارجی چین قرار گرفته‌اند. «رویای چین» متضمن شکوفایی اقتصادی، بازسازی ملی، شادی مردم و هماهنگی اجتماعی است. تحلیل‌گران چینی بر این باورند که طرح کمربند - راه، بنای منطقه‌ای تحقق «رویای چین» را فراهم می‌آورد. برخی تحلیل‌گران نیز هدف از این ابتکار را برقراری ارتباط بین چین و اروپا به عنوان بخشی از «سیاست همسایگی بزرگ‌تر چین» معرفی کرده‌اند. دولت چین با مطرح کردن ابتکار کمربند - راه، از آن به عنوان پیشنهادی برای تحقق همگرایی اقتصادی در منطقه و همسویی منافع بین کشورها یاد می‌کند و در صدد است تا با ترغیب کشورهای منطقه در راستای ملحق شدن به این طرح و ارائه ابتکار و پویایی در انجام آن، این ابتکار را جامه عمل بپوشاند (برای مطالعه بیشتر بنگرید به: Osiewicz, 2018: 221-223).

چین با توسل به ابتکاراتی موثر مانند ابتکار امنیت آسیا، بانک توسعه زیرساخت‌های آسیا و ابتکار کمربند - راه برای بازتعریف ژئوپلتیک کوشیده و در این مسیر موفقیت‌های مهمی بدست آورده تا باز تعریف ژئوپلتیک خود از انفعال بگریزد و پیش از تحقق حصار غربی با همراهی برخی همسایگان، امکان‌های جدیدی برای گسترش تجارت و حضور و نفوذ منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای ایجاد کند. البته اینکه این برنامه‌ها و روش‌ها چقدر موثر بوده هنوز زود است که به ارائه یک ارزیابی روشن از آنها بپردازیم اما نگارندگان بیشتر کوشیده‌اند تا نشان دهند که چین برای غلبه بر این مانع محیطی چگونه دست به کار شده و کوشیده است تا آن را از تهدید و حصار به فرصت و ارتباط تبدیل نماید. حتی اینکه در آینده این سیاستها با چه واکنش‌ها و شرایط جدیدی روبرو خواهد شد نیز نمی‌توان به آسانی پیش بینی نمود بلکه آن را صرفاً به عنوان یک عامل برای کار آمدی برنامه‌های چین می‌توان در نظر گرفت.

طبعا یکی از این وجوه حوزه شرقی و مناطق شرقی ست که کشورهای روسیه، چین، هند و دیگر کشورهای این حوزه را در بر می‌گیرد و بایستی بر این اساس به تدوین یک سیاست و راهبرد شرقی برای پاسخ‌گویی به این ضرورت‌های جدید بپردازیم. این راهبرد بایستی با در نظر

گرفتن شرایط بین‌المللی، منطقه‌ای و داخلی باشد و بتواند به تقویت منافع ملی و کاهش فشارها و تهدیدات بین‌المللی بینجامد. روسیه با وجود نقش کلیدی در نظام بین‌المللی اما بخاطر آسیب پذیری در برابر قواعد نظام پساوستفالیایی غربی در کنار ایران و چین همچنان تحت فشار باقی خواهد ماند. اگر چه مسکو در منطقه اوراسیایی نقش مهم و موثری دارد، اما هراس افکنی در میان کشورهای منطقه از سوی امریکا و اروپا جریان دارد و این موضوع منجر به اقداماتی نظامی می‌شود که مشکلات را برای مدتی به تعویق می‌اندازد. نهادهایی مانند اتحادیه اقتصادی اوراسیایی و سازمان همکاری شانگهای در صورت کارآمدی می‌توانند از نگرانی‌های منطقه‌ای بکاهند و حوزه اوراسیایی را از منطبق بازی حساب صفر به سمت بازی حساب جمع متحول سازند.

تعاملات حوزه منطقه‌ای شرق آسیا و منطقه اوراسیایی و خاورمیانه‌ای بسیار بیش از گذشته بود و روند آن فزاینده خواهد ماند. از این رو، شکل دهی به محیط شرقی از خاورمیانه تا اوراسیا و شرق آسیا بدون همکاری روسیه، چین، ایران و دیگر قدرتهای منطقه‌ای مانند ترکیه امکان پذیر نخواهد بود و این مستلزم طراحی یک سیاست شرقی مناسب برای جهان آینده در نظام سیاستگذاری خارجی کشورهای شرقی ست. این سیاست لزوماً در برابر غرب نخواهد بود و در شرایطی که غرب نیز این حوزه‌ها را بی دفاع رها می‌کند و یا در صورت حضور، بر دامنه مشکلات می‌افزاید و تجربه افغانستان و سوریه و لیبی و یمن به خوبی این ناتوانی یا نقص در رفتار سیاست خارجی غربی را نشان می‌دهد، اگر کشورهای شرقی برنامه‌ای برای پیشگیری از بحرانها، مدیریت بحرانها و بازسازی پس از بحران نداشته باشند، با محیط منطقه‌ای شکننده‌ای از شمال غربی چین تا جنوب روسیه و شرق مدیترانه روبرو خواهند شد که دامنه آن می‌تواند همه مناطق راهبردی جهان را در بر بگیرد.

کشورهایی مانند روسیه، چین، ایران و ترکیه که در سیاست شرقی منافع مهمی دارند، اما فاقد مکانیسم‌ها و قواعد مشخصی برای دفاع از نظام وستفالیایی بین‌المللی و یا تحول مثبت آن به سوی یک نظام با محوریت منافع گسترده‌تر بشری بدون تفسیر محدود غربی هستند، بایستی فراتر از تعاملات دوجانبه و یا محدود منطقه‌ای، راهکارهایی را برای افزایش گفتگوهای راهبردی و ساختاری جهانی آغاز کنند. این موضوع می‌تواند در شرایط تحول نظام بین‌المللی، این کشورها و منافع آنها را در شکل دهی به نظام آینده محدود سازد.

راهبرد شرقی در ایران نیز بایستی در سه بعد سیاسی، امنیتی و اقتصادی به این منطقه توجه نماید. در بعد سیاسی، وزن این منطقه روز به روز افزایش می‌یابد و ایران بایستی به تعامل جدی‌تری با دولتها و نهادهای این منطقه بپردازد. در حوزه امنیتی، منطقه بوسیله مداخلات

بین‌المللی، اختلافات بین دولتها و تروریسم تهدید می‌شود. ایران تجربه‌های مهمی در رابطه با میانجیگری و مبارزه با تروریسم دارد و می‌تواند در نهادهایی چون سازمان همکاری شانگهای موثر باشد. سیاست خارجی ایران نیز باید با اولویت بخشی به حوزه شرقی، تعامل بیشتر با دولتهای روسیه، چین، هند، ترکیه و دیگر کشورهای شرقی را در اولویت قرار داده و در این رابطه از طریق تعامل جدی‌تر با نهادهای منطقه‌ای در حل و فصل مسائل منطقه‌ای مشارکت کند. عضویت در سازمان همکاری شانگهای می‌تواند گام مهمی برای این امر باشد (کرمی، ۱۳۹۷: ۱۵۹).

در بعد اقتصادی اکو گام مهمی برای تقویت همکاری هاست و باید فعال شود. ایران یکی از اعضای مؤسس سازمان همکاری اقتصادی اکو می‌باشد که در حال حاضر کشورهای ترکیه، پاکستان، افغانستان، جمهوری آذربایجان و پنج کشور آسیای مرکزی عضو آن هستند. از ابتدای تاسیس سازمان همکاری‌های اقتصادی اکو، حمل و نقل و ارتباطات یکی از زمینه‌های اولویت دار همکاری در چارچوب سازمان بوده است و روز به روز بر اهمیت آن افزوده شده است. اکو اجرای پروژه‌ها و برنامه‌هایی برای اتصال فیزیکی کشورهای عضو به یکدیگر و ارتباط با بازارهای خارج از منطقه از طریق زیرساختهای موجود حمل و نقلی را در دستور کار داشته است. یک ویژگی سازمان اکو آنست که جنوب چهار منطقه جنوب آسیا، خلیج فارس، آسیای مرکزی و قفقاز را به هم پیوند می‌دهد. در نشست‌های مختلف اکو طرح اتصال شبه قاره هند به اروپا از طریق اتصال شبکه ریلی پاکستان و ایران و ترکیه در دستور کار قرار داشته و گام‌های مهمی در این زمینه برداشته شده است. همکاری اکو و اتحادیه اقتصادی اوراسیای و نیز سازمان همکاری شانگهای می‌تواند یک امکان مهم برای میان منطقه‌گرایی شرقی تلقی گردد.

یکی دیگر از قابلیت‌های مهم همکاری اقتصادی ایران، همسایگی با کشورهای عضو اتحادیه اقتصادی اوراسیاست. ایران دارای مرز زمینی با ارمنستان و مرز دریایی با روسیه و قزاقستان می‌باشد. از اولویت‌های تجاری ایران در سال‌های اخیر همکاری با اتحادیه اقتصادی اوراسیا بوده و دو طرف از حدود سه سال پیش مذاکرات گسترده مربوط به تشکیل محدوده آزاد تجاری را آغاز کرده و به نتایجی رسیده‌اند. همچنین، موافقتنامه همکاری ایران با اتحادیه اقتصادی اوراسیا نیز یکی از فرصت‌های مهم برای ایران و نیز کشورهای عضو اتحادیه اقتصادی اوراسیاست. ایران و اتحادیه اوراسیا در خصوص تعرفه ترجیحی توافقاتی به عمل آورده‌اند. موافقت نامه ترجیحات تجاری یکی از دستاوردهای مهم در عرصه همکاری‌های ایران و اتحادیه اقتصادی اوراسیا می‌باشد. دو طرف در مورد

محدوده آزاد تجاری، توافق سه ساله‌ای را به عمل آورده و مقرر داشته‌اند طی این مدت، طرفین باید شرایط رسیدن به برنامه کامل تجارت آزاد در مورد کالاهای اساسی و بدون تعرفه را بپذیرند. ایران کشور محوری در موافقتنامه بین‌المللی ارتباطاتی کریدور شمال و جنوب است که موافقتنامه آن در سال ۲۰۰۰ در سن پترزبورگ به امضای وزرای حمل و نقل سه کشور ایران، هند و روسیه رسید. این راهگذر به منظور ترویج همکاری‌های حمل و نقلی بین اعضاء تأسیس شد و اقیانوس هند و خلیج فارس را از طریق ایران به دریای خزر سپس از طریق روسیه به شمال اروپا متصل می‌کند. راهگذر شمال - جنوب مهمترین حلقه تجارت بین آسیا و اروپا می‌باشد که در مقایسه با مسیرهای سنتی از نظر مسافت و زمان بسیار مقرون به صرفه می‌سازد. راهگذر شمال - جنوب یکی از مسیرهای مهم ترانزیتی در آسیای میانه است و کشورهای در مسیر این راهگذر هر یک با تشکیل اتحادیه و انعقاد قراردادهای همکاری در رقابتی همه‌جانبه به توسعه و تجهیز بنادر، جاده‌ها، ترمینال و مسیرهای ریلی خود می‌پردازند (برای مطالعه بیشتر بنگرید به: Sarma, 2018).

ایران در طول تاریخ یکی از کشورهای مهم بر سر راه ابریشم بوده است و در طرح جدید دولت چین نیز که به پروژه کمر بند راه مشهور است نقشی اساسی دارد. جایگاه ایران در این مسیر آنقدر با اهمیت و راهبردی است که حتی 'شی جین پینگ' رئیس جمهوری خلق چین از ایران به عنوان مسیر بزرگ ترانزیت راه ابریشم یاد کرده است که پکن نمی‌تواند نادیده بگیرد. چین بزرگ‌ترین شریک تجاری ایران و مقصد صادرات ایران به خارج است همکاری‌های دو کشور در چارچوب طرح یک کمر بند - یک جاده، به دستاوردهای درخشان خواهد رسید. همچنین، علاوه بر طرح کمر بند راه چین بایستی به توافقات به عمل آمده برای ادامه کریدور خاورمیانه - جنوب و شرق آسیا اشاره کرد که این کریدور ریلی می‌تواند از ترکیه و ایران از طریق پاکستان به هند و پس از آن از طریق بنگلادش به جنوب شرق آسیا گسترش یابد. در حال حاضر کمک‌های بین‌المللی به کشور پاکستان از این مسیر عبور می‌کند.

روابط ایران و روسیه با وجود تجربه منطقه‌ای مهمی در برقراری ثبات و امنیت در تاجیکستان در سالهای نخست دهه ۱۹۹۰ و نیمه دوم همان دهه در افغانستان در حمایت از ائتلاف شمال در برابر طالبان و سپس در سالهای اخیر در سوریه، اما هنوز ساز و کارهای روشنی برای پیشگیری، مدیریت و بازسازی در بحرانه‌ها و پس از آن ندارد. لازم است که همکاری‌های منطقه‌ای بیش از گذشته نهادمند شده و تعریف روشنی از سازوکارها و روند

تعاملات و پیامدها و نیز شرایط پس از بحران ارائه گردد تا از مقطعی بودن، موردی بودن و بعد سلبی همکاری‌ها به سمت راهبردی شدن و ابعاد مثبت و ایجابی حرکت نماید.

نتیجه‌گیری

از این مباحث می‌توان استنتاج نمود که جهان در دهه آینده متفاوت خواهد بود و در ابعاد مختلف دچار تحولاتی اساسی می‌شود و یکی از این ابعاد، وضعیت ساختار نظام بین‌المللی است که از نظر سیاسی، امنیتی و اقتصادی چند جانبه‌گرا تر و چند قطبی تر خواهد شد و از این رو، در تدوین و تنظیم راهبرد سیاست خارجی بایستی این روندهای موثر جدید را مورد توجه قرار داد و بلکه به الزامات ناشی از این شرایط که جهانی چند قطبی و چند سطحی و چند جانبه‌گرا تر خواهد بود توجه کرده و بر این اساس به تعریف منافع ملی و تنظیم سیاست خارجی اقدام شود.

ضمن اینکه اهمیت غرب اگر چه کاهش می‌یابد، اما قابل انکار نخواهد بود و کماکان غرب به نقش آفرینی خود ادامه خواهد داد، اما جایگاه شرق رو به افزایش خواهد بود و این دولتها باید نقش مهم و موثر خود را در شکل‌گیری نظام آینده و ترسیم قواعد، هنجارها و ساختار آن در نظر بگیرند. مجموعه نگرانی‌های کشورهای شرقی از تغییر نظام بین‌المللی و وستفالیایی و هنجارهایی مانند حقوق بشر، مسئولیت حمایت و مداخله بشر دوستانه و در حقیقت به عنوان بهانه‌ای برای عبور از قواعد حقوقی بین‌المللی و نیز یکجانبه‌گرایی امریکا در فشار بر دولتهای مستقل و اعمال تحریم‌های اقتصادی به گونه‌ای است که راهی جز همکاری و مسئولیت‌پذیری بیشتر برای نقش آفرینی در این روند باقی نخواهد ماند. شکل‌گیری نهادهایی چون سازمان همکاری شانگهای و گسترش دایره عضویت و مسئولیت‌های آن، اتحادیه اقتصادی اوراسیایی و روند تعامل گرایانه آن، و سازمان همکاری اقتصادی اکو و چشم انداز گسترش فعالیتهای آن و نیز تعاملات میان این سه نهاد و میان منطقه‌گرایی فزاینده در حوزه‌های آسیایی و اوراسیایی و گسترش این همکاری‌ها تا ترکیه، مقدمات مهمی برای یک راهبرد شرقی موثر در جهت شکل دهی به نظام بین‌المللی آینده است.

جایگاه و نقش ایران با توجه به تجربیات موثر همکاری با روسیه در حوزه مبارزه با تروریسم و ایجاد ثبات در کشورها و ظرفیتهای ملی و منطقه‌ای آن و نیز نقش مهمش در سازمان اکو و جایگاه ژئوپلیتیک آن در مسیر کریدور شمال و جنوب و راه ابریشم آسیایی برای راهبرد شرقی بسیار کلیدی است و به تعبیری حلقه مفقوده در هر طرح و نظم منطقه‌ای و همگرایانه خواهد بود. ایران نقطه اتصال روندهای فرهنگی، فکری، امنیتی و نهادی در سه منطقه راهبردی

خاورمیانه، اوراسیا و شرق آسیا است. این ویژگی‌های مهم ارتباطی در کنار قابلیت‌های اقتصادی، انرژی و امنیتی می‌تواند به عنوان یک بازیگر مسئولیت پذیر و ایجابی برای شکل دهی به نظام منطقه‌ای و بین‌المللی آینده، جایگاه مهمی را برایش ترسیم نماید.

تجربه همکاری موثر امنیتی ایران و روسیه در سوریه امکان مهمی برای ثبات و امنیت در حوزه افغانستان و آسیای مرکزی خواهد بود. با در نظر گرفتن این موضوع که در آینده احتمالاً نیروهای امریکایی از افغانستان خارج شده و همچنین احتمال گسترش فعالیت نیروهای داعش و نیز طالبان وجود دارد. همکاری امنیتی با ایران بویژه اگر در چارچوب سازمان همکاری شانگهای باشد، می‌تواند در پیشگیری و مدیریت بحران در این حوزه اهمیت زیادی داشته باشد. یک افغانستان بی ثبات و دولتهای شکننده در آسیای مرکزی بزرگترین آسیب پذیری برای هر نظم آسیایی و هر نظام بین‌المللی در آینده خواهد بود

منابع و مأخذ

فارسی

۱. اسمیت، استیو و دیگران (۱۳۹۱)، سیاست خارجی: نظریه‌ها، بازیگران و موارد مطالعاتی، ترجمه امیر محمد حاجی یوسفی و دیگران، تهران: سمت.
۲. اوجلی و مورفی انریک و کریگ مورفی (۱۳۸۳)، کاربرد دیدگاه گرامشی در روابط بین‌الملل، ترجمه: حمیرا مشیرزاده، فصلنامه راهبرد، شماره ۵، زمستان.
۳. بلیس، جان و استیو اسمیت (۱۳۸۳)، ابرقدرت تنها: هژمونی آمریکا در قرن بیست و یکم، ترجمه: ابوالقاسم راه چمنی، تهران: انتشارات ابرار معاصر.
۴. جوشکون، وهاب (آذر ۱۳۸۳)، دولت ملی در عصر جهانی شدن، ترجمه اصغر ترابی، ماهنامه چشم‌انداز ارتباطات فرهنگی، شماره ۱۲.
۵. دهشیری، محمدرضا (۱۳۹۳)، جهانی شدن و نظام بین‌الملل، فصلنامه مطالعات راهبردی سیاست‌گذاری عمومی، دوره ۵، شماره ۱۴.
۶. زکریا، فرید (۱۳۸۸)، جهان پسا امریکایی، ترجمه احمد عزیزی، تهران: نشر هرمس.
۷. سجادپور، سید محمد کاظم (۱۳۸۴)، جهانی شدن: برداشتها و پیامدها، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
۸. شایگان، داریوش (۱۳۸۱)، افسون زدگی جدید، هویت چهل تکه و تفکر سیار، ترجمه فاطمه ولیانی، تهران: نشر فرزاد.

۹. شولت، یان آرت (۱۳۸۲)، نگاهی موشکافانه بر پدیده جهانی شدن، ترجمه مسعود کرباسیان، تهران: علمی و فرهنگی.
۱۰. عاملی، سعید رضا (۱۳۸۳)، «جهانی شدن‌ها: مفاهیم و نظریه‌ها»، فصلنامه ارغنون، شماره ۲۴.
۱۱. عاملی، سعید رضا (۱۳۸۶)، «جهانی شدن معکوس و انقلاب دینی»، مجموعه مقالات کنفرانس انقلاب اسلامی و چشم انداز آینده، تهران.
۱۲. کلارک، یان (۱۳۸۲)، جهانی شدن و نظریه روابط بین‌الملل، ترجمه فرامرز تقی‌لو، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
۱۳. گریفیتس، مارتین (۱۳۸۸)، دانشنامه روابط بین‌الملل و سیاست جهان، ترجمه علیرضا طیب، تهران: نشر نی.
۱۴. گلشنی، مهدی و علیرضا غلامی (۱۳۸۷)، گزارش پژوهش ملی ایران و جهانی شدن، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۱۵. مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۴)، نقد و ارزیابی نظریه‌های روابط بین‌الملل، تهران: سمت.
۱۶. نای، جوزف (۱۳۹۱)، آینده قدرت، ترجمه احمد عزیزی، تهران: نشر نی.
۱۷. والرشتاین، ایمانوئل (۱۳۹۶)، نظام جهانی مدرن، ترجمه س. س. جهرمی، نشر فرهنگ و هنر.
۱۸. بوزان، باری (۱۳۸۸)، مناطق و قدرت‌ها، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۱۹. گریفیتس، مارتین (۱۳۹۱)، نظریه روابط بین‌الملل برای سده بیست و یکم، ترجمه علیرضا طیب، تهران: نشر نی.
۲۰. کرمی، جهانگیر (۱۳۹۷)، سیاست اوراسیایی ایران، فصلنامه سیاست خارجی، سال ۳۲، شماره ۴.
۲۱. نادکاری، ویدیا و نورما سی نونان (۱۳۹۵)، قدرت‌های نوظهور در یک مطالعه تطبیقی، ترجمه حسین طالشی صالحانی و جعفر یعقوبی، تهران: مرکز مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
۲۲. نای، جوزف (۱۳۹۱)، آینده قدرت، ترجمه احمد عزیزی، تهران: نشر نی.
۲۳. هال، گریگوری (۱۳۹۴)، اقتدار، ارتقا و استیلا، ترجمه غلامعلی چگینی‌زاده و مرتضی دامن‌پاک‌جامی، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.

لاتین

24. Buzan, Barry and Richard Little (2000), *International Systems in World History: Remaking the Study of International Relations*, Oxford.
25. Carranza, Mario E. and Texas A & M University (2012), *Kingsville, Rising Regional Powers and International Relations Theories: Comparing Brazil and India's Foreign Security Policies and Their Search for Great-Power*, Foreign Policy Analysis, No, 13.
26. Cohen, Saul Bernard (2015), *Geopolitics, the Geography International Relations*, New York, Rowman & Littlefield.
27. Cordesman, Anthony, Joseph Kendall and Steven Colley (2016), "China's Nuclear Forces and Weapons of Mass Destruction", Center for Strategic and

- International Studies (CSIS), July 6, available at: https://csis-prod.s3.amazonaws.com/s3fs-public/publication/160721_China_Nuclear_Weapons_Report.pdf .
28. Garland, David (1996), "The limits of the Sovering state: strategies of crime in contemporory society." *The British Journal of Criminology*, 36/4.
 29. Gidenz, Anthony (1999) *Modernity and self Idendity*, Cambridge, Polity
 30. Holton, Robert J. (1998), "Globalization and the Nation – State", Machillan Press LTD, London.
 31. Krasner, Stephen D. 1983c. *Structural Causes and Regime Consequences: Regimes as Intervening Variables*. In *International Regimes*, edited by S. D. Krasner. Ithaca, NY: Cornell University Press.
 32. Macgrew, Antbony (Eds) (1997), *the transformation of democracy, globalization and territorial democraey*, Blackwell. Pub. Inc.
 33. Ofran Badakhshani, (2008) "Globalization: The end of state Sovereignty?", Free University of Amsterdam, Faculty of social siences, Department of political sience, Available online at -12-05 at www.badakhshani.net/a.paper.on.globalization.doc
 34. Sarma, Hriday (2018), *Turning the International North-South Corridor into a Digital Coridor*, Brussrls, 10.24411/2221-3279-2018-10008.
 35. Osiewicz, Przemysław (2018), *the Belt and Road Initiative (BRI): Implications for Iran-China Relations*, Issue 11, Adam Mickiewicz University in Poznań: <https://orcid.org/0000-0001-6883-7307>
 36. *The Globalization of World politics: An Introduction to International Relations*, Edited By John Baylis and Steven Smith (1997), (New York: Oxford University Press.
 37. Wagner, Markus. *Non-State Actors*. *The Max Encyclopedia of Public International Law*, Oxford: Oxford University Press, 2010.
 38. Wagner, Peter. 2008. *Modernity as Experience and Interpretation: A New Sociology of Modernity*. Polity Press: London.
 39. Wang, Guigo (2004), "The impact of Globalization on State Sovereignty." *Chinese Journal of International Law*, 3/2: 473-483 .
 40. Wolf, Martin "Will the nation- state survive globalization? *Foregin Affairs*, Jan/ Feb 2001, Vol 80, No.1.
 41. Фененко, Алексей (2017), *Российская будущая война*, <http://russiancouncil.ru/analytcs-and-comments/analytcs/kakimi-budut-voyny-budushchego>.
<https://www.weforum.org/agenda/2019/05/are-concerns-about-the-new-silk-road-justified>
 42. Karaganov, Sergei (2019), *How Self-Deception Replaced Profound Analysis, Russia in Global Affairs*, No 2, DOI: 10.31278/1810-6374-2019-17-2-60-74.